

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

مؤلف: جولیتو کیزا*
برگردان: ا.م. شیری
۱۴ می ۲۰۲۵

سنگربندی دو جهان

(۱)

نکته‌ای برای درج در پشت جلد در پشت جلد جزوه:

... به گمانم، این جهان‌بینی نخبگان امریکائی را هیچکس بهتر از گور ویدال در کتاب «عصر طلانی» خود توصیف نکرد. او استدلال ذیل را در دهان یکی از اربابان جدید جهان آینده گذاشت:
«دشمن واقعی ایالات متحده امریکا و همچنین، خدا، با عطف توجه به این که آن‌ها شبیه همدیگراند و جدائی‌ناپذیر، نه هیتلر و نه نازیسم، بلکه، ستالین و اعتقاد غیرقابل مهار او- کمونیسم بی‌خدا بود، که با هدف جذب توده‌های بی‌مغز کل جهان به خود ابداع شده تا به وجود پول در سراسر گیتی نقطه پایان بگذارد».

پیشگفتار مترجم:

تاریخ واقعی، نه تاریخ رسمی، آن علم جهانشمولی است که تجارب گذشته را با چنان وضاحتی در خشت خام نشان می‌دهد که مشاهده آن در آئینه برای بسیاری‌ها دشوار یا حتی غیر ممکن است.
برای درک باز هم روشن‌تر از ضرورت و اهمیت این مبحث تاریخ واقعی، که اساساً به بررسی بهره‌گیری ایالات متحده امریکا و به طور کلی غرب از فاشیسم و نازیسم، فاشیست‌ها و نازی‌ها علیه اتحاد شوروی و در مجموع، علیه کل بشریت می‌پردازد، مفید است علاقه مندان فارسی- دری زبان حوادث آن دوره تاریخی را با چگونگی فرایند تصرف ارکان حاکمیتی کشورهای ما از صدر تا ذیل توسط ننولیرال‌های تحصیل‌کرده، آموزش‌دیده و تربیت‌یافته غرب (منظور غرب ایدئولوژیک است نه جغرافیائی) یا حتی وابستگان عقیدتی- نظری و سیاسی آن، که با اجرای برنامه‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، میهن ما و خلق‌های ما را به سوی فجایع بشدت هولناک سوق داده و می‌دهند، مقایسه نمایند. تاریخ معتمدترین آموزگار برای نسل‌های حاضر و آینده است.
به این ترتیب، ترجمه مبحث دیگری از تاریخ نبرد طبقاتی قرن بیستم را به جویندگان راه مساعد و مناسب آینده تقدیم می‌دارم.

ا.م. شیری



* - **جولیتو کیزا**- روزنامه‌نگار سرشناس اروپا، نویسنده، مؤلف یکسری آثار پرفروش و برنده جوایز مختلف، از جمله، جایزه ما به نام «خطاب به خلق»، کار روی کتاب جدید خود را با عنوان «چه کسی دیوار برلین را ساخت؟» به پایان رساند. ما با کسب اجازه از نویسنده، قسمت‌هایی از این کتاب، که تضادهای جهان معاصر را توضیح می‌دهد، منتشر می‌کنیم.

بازنگری وقایع تاریخی به هیچ وجه دشوار نیست. برای انجام این کار کافیت روند رشد حوادث پس از تشکیل کنفرانس کریمه (در یالتا از ۴- ۱۱ فبروری سال ۱۹۴۵)، که کمی پیش از شکست المان هیتلری آغاز شد، به دقت مورد واکاوی قرار گیرد. البته، بازبینی واقعیت‌ها همیشه به پیش‌نیازهایی نیاز دارند، که می‌توان به اشکال بسیار متفاوت تفسیر نمود. من برای انجام این کار سعی می‌کنم تا حد ممکن، مهمترین رخدادها را بدون فراموش کردن هیچ حادثه‌ای، به ترتیب برشمارم، و در این امر به آنچه که به پیش‌نیازهای بازبینی و توضیح آن‌ها مربوط می‌شود، بسنده خواهم کرد تا به حافظه بسپارم، چه که تمامی آن‌ها بدون استثناء روشن و واضح نیستند. من واضح‌ترین آن‌ها را انتخاب می‌کنم. موضوعی که در نظر دارم توضیح دهم، به یک دوره کاملاً مشخص، یعنی، دوره زمانی از کنفرانس یالتا تا ساخت دیوار برلین را در برمی‌گیرد.



روز ۲ ماه مه سال ۱۹۴۵ ارتش روسیه وارد برلین شد و در همین روز جنرال المانی هلموت وایدلینگ شهر را بدون هیچ قید و شرطی به جنرال اتحاد شوروی، واسیلی ایوانوویچ چویکوف تسلیم نمود. اما دو ماه قبل از این روزولت، چرچیل و ستالین در یالتا خطوط کلی تقسیم المان را پیشاپیش ترسیم کرده بودند. اتفاقاً خود آن‌ها مدیریت مشترک مراحل بعد از سقوط رایش را به همدیگر پیشنهاد کردند. در آن زمان سه کشور پیروزمند- اتحاد شوروی، ایالات متحده آمریکا و انگلستان- در سرزمینی عمل می‌کردند، که به طور ضمنی، بر اساس توازن قواء معین شده بود و تعادل قواء در روند عملیات جنگی مشخص گردیده بود. هر سه کشور به واقعیت موجود «معتزف بودند». و آن در «میدان نبرد» مشخص شده بود. اتحاد شوروی برلین را تصرف کرد و حامدانه در این نقطه توقف کرد. چرا که پیشروی برایش ممکن بود. ولیکن ترجیح داد متوقف شده و منتظر نیروهای متحدین در برلین بماند، که بعد از دو ماه رسیدند. دو سوم المان را در اختیار داشت، اما ستالین قادر به محاسبه مناسبات ستراتیژیک بود. واشنگتن و لندن آن را به عنوان علامت حسن‌نیت تلقی کردند...

ارزیابی سطح توافق آن‌ها کار آسانی نیست و هیچ گاه آسان نخواهد بود. سندی که این سه شخصیت در یالتا امضاء کردند، به وضوح ثابت می‌کند، که آن‌ها قصد داشتند با هم کار کنند. درست به این دلیل که هر سه قادر به برآورد تعادل قواء بودند. از اینرو، خط همکاری ستراتیژیک در یالتا در شرایط توافق کلی، هر چند با وجود برخی نکات مبهم، بررسی شد. بازبینی بر اساس اسنادی که ما در دسترس داریم، جالب و آموزنده است که چگونه این همکاری- در آن زمان ناگزیر- در چند سال تعیین‌کننده به خصومت و مخالفت تبدیل گردید. و چرا رابطه متقابل اتحاد شوروی و غرب زیر و رو شد و به علت فقدان امکان حل مسئله المان در یک توافق جمعی، به هم ریخت.

برای همه طرف‌ها معلوم شد، که حل مسئله المان بسیار دشوار است. ایالات متحده آمریکا بلافاصله از این موضع حرکت کرد که پیوستن المان پس از جنگ به اقمار اتحاد شوروی به هیچ وجه قابل قبول نیست. به عکس، همانطور که بعدها معلوم گردید، هدف آمریکا ممانعت از احتمال ورود المان به دایره تأثیر اتحاد شوروی و استفاده از المان به عنوان یک ابزار برای بازسازی یکپارچگی اروپای غربی بود. هدف ستالین کاملاً در نقطه مقابل آن قرار داشت. آشکار بود، که نه این و نه آن هدف با مشارکت هر سه کشور پیروزمند دست یافتنی نیست. ستالین زرنگی کرد، اما نه از روی احتیاط، بلکه به این دلیل که توانایی تحمیل تصمیم خود به طرف‌های دیگر را نداشت و سعی کرد منتظر زمانی بماند که بتواند با کارت باز بازی کند. ایالات متحده، در نقطه مقابل، برای به دست گرفتن ابتکار عمل از ابزارهای اقتصادی و نظامی برخوردار بود. این به معنای بروز شکاف بود. چنین هم شد. مسئله المان فقط بخشی از نقشه کلی جهان بود که چرچیل، ستالین و روزولت در برابر چشمان خود داشتند...

در تفاهمنامه مذاکرات بین رهبران سه کشور موضوع دریافت «گرامت از المان» یکی از اولین موضوعات چشمگیر بود و آن شامل سه بند بود:

اول- «المان موظف است خسارات جنگی وارده توسط خود به ملل کشورهای متحد را جبران نماید. گرامت، در وهله نخست باید به آن کشورهائی پرداخت شود، که سنگینی اصلی و بیشترین زیان جنگ را متحمل شده و پیروزی بر دشمن را سازمان دادند».

در بند دوم اشکال جبران خسارات معین شده بود...

بند سوم- «برای تحقق طرح پرداخت گرامت بر اساس اصول فوق، یک کمیسیون مشترک گرامت مرکب از نمایندگان سه کشور متحد- اتحاد شوروی، ایالات متحده آمریکا و انگلستان در مسکو تشکیل می‌گردد».

در بند چهارم یکسری اختلافات بین روزولت و چرچیل و تشابه نظر جدی میان روزولت با ستالین بروز می‌کند و درست سخن از تعیین تخمینی مبلغ غرامت به میان می‌آید. نظر هیأت نمایندگی اتحاد شوروی و امریکا در چند بند بر هم منطبق بود: «کمسیون غرامت مسکو در مراحل آغازین کار خود، پیشنهاد دولت اتحاد شوروی مبنی بر این که جمع کل مبلغ غرامت (...) بایست ۲۰ میلیارد دلار تعیین گردد و ۵۰ درصد آن باید بلافاصله به اتحاد شوروی پرداخت شود، به عنوان مبنای مذاکره قرار داد». هیأت نمایندگی بریتانیا با این پیشنهاد موافقت نکرد. این هیأت بدون این که مبلغ غرامت را مشخص کند، تأکید نمود تا زمانی که مسأله در کمسیون مسکو مورد بررسی قرار نگرفته، «هیچ رقمی نمی‌تواند تعیین شود»...

در یالتا مسائل سرنوشت‌ساز بسیاری برای تاریخ جهان در دهه‌های آینده، می‌توان گفت تا امروز، پیش کشیده شد. اما توافق سه قدرت بزرگ بر سر این بود که به آلمان شکست خورده نباید اجازه تأثیرگذاری بر وقایع آینده داده شود. همانطور که خیلی زود معلوم شد، طی دو سال بعدی، تحول جدی در مواضع طرفین پدید آمد و جبهه نیروهای متفقین ضد نازی به دو بخش تقسیم گردید: در یک سو اتحاد شوروی و در سوی دیگر، غرب در سیمای امریکا، انگلیس و فرانسه (فرانسه با پیشنهاد امریکا و تأیید آشکار مسکو به جرگه کشورهای پیروزمند اضافه شد). شکی نیست که مرگ ناگهانی روزولت، رئیس جمهور امریکا (۱۲ اپریل سال ۱۹۴۵) یکی از علل تغییر روابط بود. تحلیل این جنبه مسأله دشوار است. در اینجا تفاسیر می‌تواند مختلف و حتی متباین باشد. اما به نظر می‌رسد واضح است، که **هری ترومن** جانشین رئیس جمهور بعد از روزولت، درک کاملاً دیگری از جهان آینده داشت. و، با این که **رئیس جمهور امریکا بازیگر اصلی در سیاست این کشور نیست**، بسیاری از تحلیلگران اعتقاد دارند، که نقش شخصیت روزولت فوق‌العاده بود (چنین نقشی را هیچ رئیس جمهور دیگری در تاریخ این کشور بازی نکرده است). ترومن، اساساً، یک کوتاه‌فکر بود، نه تجربه بین‌المللی داشت و نه نگاه شخصی به آینده، که پس از شکست آلمان نقش تعیین‌کننده به خود قائل شده بود، که ناخودآگاه در ایالات متحده امریکا به قدرت رسید، (نقشی که روزولت همیشه به فکر آن بود)،... اگر به تفاهمنامه کاری کنفرانس یالتا (کریمه) برگردیم، هنگامی که در پشت میز مذاکره روزولت نشسته بود، روشن بود، که آلمان آینده‌ای نداشت.

سرفصل سوم تفاهمنامه به «مثله کردن» آلمان اختصاص یافته و شامل شروط فوق‌العاده سخت دایر بر تسلیم فوری می‌باشد. یکی دیگر از بندهای سخت آن این است که آن‌ها: «پادشاهی انگلستان، ایالات متحده امریکا و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی» عالی‌ترین ارگان حاکمیت آلمان را تشکیل خواهند داد. پس از تشکیل این حاکمیت، آن‌ها به اقداماتی مانند خلع سلاح کامل، غیرنظامی کردن و تجزیه آلمان، که برای صلح و ثبات آینده ضروری می‌دانستند، دست خواهند زد. متن نهائی بیانییه بشدت افشاگرانه بود.

«هدف پایدار ما عبارت است از: نابودی ماشین جنگی و نازیسم آلمان و ایجاد تضمین برای این که آلمان هیچ گاه قادر بر به هم زدن صلح در جهان نباشد؛ خلع سلاح و انحلال کامل نیروهای مسلح آلمان؛ از میان برداشتن ستاد فرماندهی کل آلمان یک بار برای همیشه که بارها و بارها نظامیگری آلمان را احیاء کرده؛ مصادره یا محو کلیه تجهیزات نظامی آلمان؛ انحلال یا تحت کنترل گرفتن همه صنایع آلمان، که می‌تواند برای مقاصد نظامی به کار گرفته شود؛ مجازات عادلانه و فوری تمامی جنایتکاران جنگی؛ اخذ غرامت به ازای آسیب‌ها و خسارات وارده در اثر حمله نظامی آلمان... نابودی خلق آلمان جزو اهداف ما نیست. خلق آلمان فقط پس از خشکاندن ریشه نازیسم و نظامیگر می‌تواند به زندگی و جایگاه شایسته خود در میان ملت‌های جهان امیدوار باشد».

ادامه دارد